

بحث در ادله‌ای بود که دلالت بر صحت معاهده طرفین در بازار اولیه نسبت به معامله‌ی در آینده، دارند. دلیل دوم روایاتی بود که مربوط به «اختیار انسان نسبت به اموال خودش تا مادامی که زنده است» است. که از حیث سندی و دلالی بررسی شد و ۴ اشکال به دلالت آن بیان شد.

نکته‌ای در توضیح اشکال اول:

قبلاً گفتیم که رابطه آیه اوفوا بالعقود با روایات باب عینه عموم و خصوص من وجه است زیرا ماده افتراق آیه «عقود دیگر غیر از معاهده» است و ماده افتراق روایات باب عینه «راه‌های دیگر غیر از معاهده» است مثل اینکه نذر کرده است که بفروشد که دیگر این نذر مشمول «عقد» نیست.

در اشکال اول گفته شد که رابطه این روایت با روایات باب عینه عموم و خصوص من وجه است، پس باید دو ماده افتراق و یک ماده اجتماع بیان کنیم:

- ✓ ماده افتراق از طرف روایات باب عینه نسبت به این روایات جایی است که از تحت اختیار خودش خارج شده است و کسی دیگر او را الزام کرده است مثل معاملاتی که از اختیار خود صاحب مال خارج باشد و لازم هم باشد مثل اینکه پدر - واجب الاطاعه - یا ولی امر دستور به انجام معامله بدهد.
- ✓ ماده افتراق از طرف روایات مورد بحث: تصرفات دیگر غیر از معاهده.
- ✓ ماده اجتماع: معاهده.

اشکال پنجم بر دلیل دوم:

علی فرض دلالت داشتن این دلیل بر مدعی، می‌گوییم که این دلیل اخص از مدعی است چون موضوع روایت «مال انسان» است و مربوط به جایی است که طرفین «مال» دارند، به طور مثال زعفران‌ها موجود است و تعهد می‌دهد که آن‌ها را در ۶ ماه دیگر بفروشد، این مورد مشمول «هو ماله یصنع ما شاء» می‌شود ولی در مواردی که کالا هنوز وجود ندارد مشمول روایت نمی‌شود مثل اینکه تعهد می‌دهد به فروختن زعفران در یک سال دیگر در حالی که هنوز زعفران‌ها موجود نیستند یا اینکه طرف مقابل که تعهد به خرید در یک سال آینده داده است، در حال حاضر پول ندارد.

پس همه مواردی که در بازار بورس جاری است، مشمول این روایت نمی‌شوند، فلذا می‌گوییم حتی اگر از سایر اشکالات صرف نظر کنیم و بگوییم دلیل دال بر مدعی است، باز می‌گوییم تمام مدعی را اثبات نمی‌کند و اخص از مدعی است.

اشکال ششم بر دلیل دوم:

بر فرض که ما فقط همین دلیل را داشته باشیم و دلیل دیگری بر صحت این نحوه از قرارداد نداشته باشیم، دو احتمال در مورد ماهیت معاهده در قرارداد آتی داریم:

- ✓ احتمال اول:

این تعهد، تعهد نفسانی است و ربطی به مال ندارد و صرف یک التزام نفسانی است؛ یعنی طبق بند ۴۵ مصوبه سال

۹۶ سازمان بورس می‌گوییم که این قرارداد یک قرارداد تعهدی است، قرینه‌ی اینکه اینجا تعهد صرف است و اثر خاصی ندارد، همین است که با شرط ضمن عقد دیگری، جریمه‌ای را برای نکول قرار داده‌اند. در این صورت روایت نه تنها دلالت بر مدعی ندارد بلکه دلیل بر عدم صحت و عدم نفوذ این تعهد است. چون بر اساس اطلاق روایت، بعد از تعهد نیز انسان هنوز صاحب مال می‌باشد فلذا اختیار دارد در اموالش تصرف کند پس می‌تواند مالش را به شخص مقابل بفروشد و یا اینکه در این مدت به کسی دیگر بفروشد. یعنی اگر ما شک کردیم که این تعهد آیا صحیح است و الزام آور است یا نه؟ می‌توانیم تمسک به اطلاق روایت کنیم و بگوییم: روایت با اطلاقش دلالت می‌کند که این شخص بعد از تعهد هم می‌تواند، به تعهدش عمل نکند، فلذا این تعهد نافذ نیست.

✓ احتمال دوم:

تعهد نفسانی صرف نیست بلکه تعهد مالی است فلذا روایت شامل آن نیز می‌شود. در این صورت می‌گوییم: از روایت لزوم این تعهد استفاده نمی‌شود بلکه تنها بر صحت این تعهد دلیل داریم، فلذا هنوز هم یصنع ما یشاء شامل آن می‌شود هنوز این کالا یا آن پول، در ملک صاحب مال می‌باشد و موضوع باقی است و طبق اطلاق روایت، شخص می‌تواند هر تصرفی در آن انجام بدهد فلذا می‌تواند بفروشد، چون مال از ملکیت او خارج نشده است. پس این تعهد بی اثر خواهد بود.

جواب اشکال ششم:

شما در این روایت از اطلاق «مال» استفاده کردید و گفتید روایت هم شامل مالی که طلق مطلق است می‌شود و هم شامل مالی که مثلاً تعهدی به آن تعلق گرفته است، در حالی که استناد به این اطلاق متوقف بر این است که شما اثبات کنید، روایت در مقام بیان این جهت نیز بوده است، به عبارت دیگر حتی اگر شما بگویید «ما یشاء» عام است ولی ابتدا باید اثبات کنید که روایت در مقام بیان این مطلب بوده است که صاحب مال، می‌تواند در مال خودش تصرف کند در هر صورتی که بود چه آن مال آزاد باشد و چه مورد تعهد باشد - یا تعهد مالی یا تعهد نفسانی -، تا بعد از احراز این مقام بیان بتوانید به اطلاق روایت تمسک کنید. به طور مثال اگر ما دلیل بر صحت نذر نداشتیم، اگر کسی نذر می‌کرد که مالش را در آینده تملیک به دیگری کند آیا روایت شامل آن اموال نیز می‌شد و می‌گفتیم که می‌تواند آن اموال را به دیگری بفروشد یا نه؟! و نذر شما بی اثر است. بسیار واضح است که روایت در مقام بیان این جهت نیست تا بتوانیم از این جهت اطلاق گیری کنیم، پس این اشکال وارد نیست.

نتیجه دلیل دوم: این روایات با توجه به ارتکاز متشرعه - که قبلاً در باب روایات تفویض هم گفته شد - منظور از اختیارات در تصرف در اموال، مقصود تنها همان اموری است که شارع تجویز کرده است یعنی همان اختیارات مشروع تا زمان فوت ادامه دارد و آزاد هستید که هر کدام را خواستید انجام دهید.

نه اینکه این روایت مشرّع باشد و هر تصرفی که خواستید انجام دهید، را مشروع کند. باید توجه داشت که این ارتکاز متشرعه ناشی از یک ارتکاز و عرف عام می‌باشد زیرا که در هر عرفی وقتی که حاکم، به مردم اختیار و آزادی می‌دهد مقصود این است که در همان حیطه مقررات و قوانین جامعه شما آزاد هستید و مختار هستید در حیطه مقررات.

و این ارتکاز مانع از شکل گیری اطلاق در روایت می شود.

دلیل سوم بر صحت قرارداد آتی به معنای معاهده: قاعده سلطنت

با اینکه نیازی به طرح این دلیل نیست ولی چون بعضی از فقها در موارد مشابه به این قاعده استناد کرده اند، فلذا ما هم برای تکمیل ادله این دلیل را نیز بررسی می کنیم.

این قاعده که مستفاد از روایت مرسله از پیامبر اسلام «صلی الله علیه و آله» می باشد که شیخ طوسی در کتاب الخلاف در مساله ۲۹۰ در کتاب البیوع، ذیل این مسئله که آیا قرض دادن جاریه صحیح است یا نه، این روایت را مطرح کرده اند و به آن نیز بر جواز قرض جاریه استناد کرده اند و فرموده اند:

دلیلنا: أن الأصل الإباحة، و الحظر يحتاج الی دلیل.

و أيضا الأخبار التي رويت في جواز القرض و الحث عليه عامة في جميع الأشياء، إلا ما أخرجہ الدلیل.

و أيضا روي عن النبي صلى الله عليه و آله انه قال: «الناس مسلطون على أموالهم».

در صورتی می توانیم به این روایت استناد کنیم که اولاً سند حدیث معتبر باشد و ثانیاً روایت در مورد بحث ما ظهور داشته باشد.

بررسی سندی حدیث

تنها کسی که از شیعه این حدیث را نقل کرده است، مرحوم شیخ است در کتاب خلاف است و صرف نقل نیست بلکه به آن استدلال هم می کند - نه اینکه در مقام جدل باشد - .

البته شاید در مجامع قبلی بوده است ولی به دست ما نرسیده است.

خیلی برای ما روشن نیست که چرا مرحوم شیخ این حدیث را معتبر می دانسته است آیا سند معتبری داشته است یا این حدیث برای ایشان موثوق الصدور بوده است؟

در کتب عامه مثل سنن کبری نیز آمده است و همچنین در کتب بعدی که جزء کتب روایی معتبر ما محسوب نمی شوند مثل عوالی اللئالی و بحار الأنوار نیز نقل شده است ولی این گنبد نیز مصادر اصلی شان احتمالاً همان «خلاف» بوده است.

پس روایت مرسله است و علی القاعده چون سند معتبر ندارد، حجت نیست.

آیا می توان گفت: با عمل فقها به این روایت، ضعف سندش جبران می شود؟

جواب می دهیم که حتی اگر از حیث کبری نخواهیم بررسی کنیم که آیا عمل فقها و قدما جابر ضعف سند هست یا نه؟ این سخن از حیث صغری مخدوش است زیرا:

✓ **اولاً** هر چند در بعضی کتب فقهی تمسک به این قاعده شده است ولی برای ما مشخص نیست که همه فقها بخصوص قدما، به

این روایت عمل کرده باشند و طبق آنچه در اختیار ماست تنها مرحوم شیخ برای ما معلوم است که به این قاعده تمسک کرده

۱. الخلاف؛ ج ۳، ص: ۱۷۶

۲. السنن الکبری ۶: ۱۰۰، و سنن الدارقطنی ۳: ۲۶ حدیث ۹۱.

۳. بحار الأنوار ۲: ۲۷۲ / ۷، عوالی اللئالی ۱: ۲۲۲ / ۹۹.

است.

✓ **ثانیاً** برای ما مشخص نیست که کسانی که به این قاعده سلطنت تمسک کرده‌اند، تمسک به این روایت کرده‌اند و مستندشان برای این قاعده همین روایت بوده است یا اینکه چون قاعده سلطنت و تسلط صاحب مال بر اموالش، امر عقلانی است و احتمال دارد استاد فتوایشان به بنای عقلاء بوده است نه به روایت؛ پس حتی با لحاظ نکردن سایر اشکال‌ها زمانی عمل فقها جابر است که مستند عمل فقها این روایت باشد نه جایی که فقط فتوایای فقها مطابق با مضمون این روایت باشد ولی مشخص نباشد مستند عمل فقها روایت بوده است یا بنای عقلاء، در این موارد عمل فقها جابر ضعف سند نیست.

نتیجه: روایت مرسله است فلذا سند معتبر ندارد و حجت نیست.

بررسی دلالتی روایت از حیث دلالت:

ظاهر روایت: هر کسی نسبت به اموالی که دارد و صاحب آن‌ها است، انواع و اقسام سلطنت‌ها را نسبت به مال خودش دارد و این سلطنت و انواعش مقید به هیچ قیدی نشده است فلذا هر تصرفی در مال خودش می‌تواند انجام بدهد. و از طرفی چون شارع این قاعده را بیان فرموده است یعنی من تمام سلطنت‌ها را قبول دارم و شرعاً نافذ است، فلذا شارع می‌فرماید که من این انواع سلطنت و اقسام تصرف را امضا کرده‌ام و همگی صحیح و نافذ است و شارع مقدس به افراد نسبت به اموالشان سلطنت داده است. در کلمات شیخ انصاری نیز به این نکته اشاره شده است که «انواع سلطنت‌ها شرعاً نافذ است».

بیان استدلال:

مقدمه اول: شارع تمام انواع سلطنت‌ها و تصرفات صاحب مال را نسبت به اموال خودش صحیح و نافذ می‌داند.

مقدمه دوم: یکی از انواع سلطنت‌ها تعهد به خرید یا تعهد به فروش است.

نتیجه: معاهده‌ای که در بورس رخ می‌دهد، مشمول روایت است فلذا صحیح و نافذ است.

اشکال اول بر استدلال:

اشکال اول از محقق خراسانی:

روایت در بیان این جهت نیست که انسان هر نوع سلطنتی بر اموالش دارد فلذا این روایت جعل انواع سلطنت نمی‌کند بلکه در مقام دفع «توهم حجر» است یعنی روایت در صدد بیان این است که شما در تصرف در اموالتان مستقل هستید و کسی حق ندارد به شما دستور بدهد یا اینکه نیاز نیست در معاملاتتان مثل بچه از کسی اجازه بگیرید پس روایت می‌فرماید شما در تصرفاتتان محجور نیستید و در مقام بیان اصل سلطنت و انواعش نمی‌باشد که روایت اطلاق پیدا کند.

فلذا روایت اطلاق ندارد تا بخواهیم به اطلاق و انواع سلطنت‌ها تمسک کنیم.

جواب:

این مطلب خلاف ظاهر است و چه مسئله خاصی بین مردم بوده است که گمان کنند که نسبت به اموالشان محجور هستند تا روایت در صدد

۱. أصول الفقه؛ ج ۴؛ ص ۳۳۹: لأنَّ حدیث السلطنة لا یعمُّ المعاملة المشكوكة النفوذ فی حدِّ نفسها علی نحو الشبهة الحکمیة، لما حَقَّق فی محلِّه أنه إتما ورد فی مقام توهم الحجر، لا فی مقام أصل تشریع المعاملة.

دفع آن توهم وارد شده باشد؟!

پس ظاهر روایت این می‌شود: همه مردم بر اموالشان مسلط هستند به جمیع انواع سلطنت.

اشکال دوم بر استدلال:

همان اشکالی که در دلیل دوم گفتیم، دو مرتبه در اینجا نیز وارد می‌شود:

این روایت سلطنت بر مال را اثبات می‌کند در حالی که تعهد ما یک امر نفسانی است و ربطی به «مال» که موضوع روایت است، ندارد، زیرا من در نفسم متعهد می‌شوم که در آینده این معامله را انجام بدهم و روایت تنها می‌گوید شما می‌توانید هر تصرفی در اموالتان داشته باشید ولی نمی‌فرماید که «الناس مسلطون علی انفسهم و اموالهم» تا شما بفرمایید که هر تصرف نفسانی را هم روایت شامل می‌شود. یا اینکه حداقل شک می‌کنیم که روایات شامل این مورد نیز می‌شود یا خیر؟ فلذا نمی‌توانیم به خود این دلیل تمسک کنیم و اثبات کنیم که این نحوه تصرف نیز مقصود امام «علیه السلام» می‌باشد.

اشکال سوم بر استدلال:

همان اشکال پنجم که در روایت قبل نیز مطرح بود در اینجا نیز وارد می‌شود:

بر فرض که روایت شامل این نحوه از تصرف نیز بشود می‌گوییم که دلالت این روایت اخص از مدعی است زیرا تنها شامل اموال موجود، می‌باشد چون در روایت آمده است که «اموالهم».

اشکال چهارم بر استدلال:

همان اشکال ششم که در روایت قبل نیز مطرح بود در اینجا نیز وارد می‌شود:

تعهد چه تعهد نفسانی باشد چه تعهد مالی چون من مسلط بر اموال می‌باشم، بعد از تعهد اگر نخواستم می‌توانم با او معامله نکنم و مال خود را به دیگری بفروشم چون هنوز مال من محسوب می‌شود و من مسلط بر آن هستم.

خلاصه اینکه اکثر یا همه اشکالاتی که به دلیل دوم گرفته شد، به این دلیل نیز وارد است.

نتیجه دلیل سوم: به خاطر همان ارتکازی که در دلیل دوم بیان شد یعنی ارتکاز اینکه در هر حکومتی وقتی به مردم گفته می‌شود: شما آزاد هستید مقصود این است که شما در حیطه مقررات و قوانین این حکومت، آزاد هستید؛ می‌گوییم منظور این حدیث این است که شما در حیطه سلطنت‌های مشروع، آزاد هستید که هر نوع تصرفی در اموال‌تان کنید ولی این روایت دلالت ندارد که کدام تصرف مشروع است و کدام نامشروع فلذا نمی‌توان به این روایت بر مشروعیت این معاهده استدلال کرد پس اگر کسی بخواهد نسبت به تصرفی که نسبت به مشروعیتش شک دارد به این روایت تمسک کند، تمسک به عام در شبهه مصداقیه خود دلیل می‌شود که باطل است.

دلیل چهارم بر صحت قرارداد آتی به معنای معاهده: آیه قرآن «النبی اولی بالمومنین...»

ممکن است کسی بگوید در دلیل قبلی شما اشکال کردید که روایت شامل نفس و تعهد نفسانی نمی‌شود، فلذا ما دلیل دیگری اقامه می‌کنیم

که شامل نفس نیز بشود و آن آیه قرآن است که خداوند می فرماید: النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ

تقریب استدلال:

پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله» اولی است در ولایت داشتن بر جان و مال شما، پس با توجه به اینکه «اولی» افعال تفضیل است آیه شریفه دلالت دارد که شما نیز بر نفس خودتان ولایت دارید هر چند پیامبر خدا اولی است.

پس این آیه اثبات می کند که اشخاص هم بر مال و هم بر نفس خود ولایت دارند و می توانند هر تصرفی نسبت به خودشان یا مالشان انجام بدهند.

حتی بعضی به این آیه استدلال کرده اند بر اینکه مردم هم حق انتخاب حاکم را دارند چون پیامبر این حق را دارد و در این حق بر مردم اولی است فلذا مردم هم حق انتخاب امام و ولی امر دارند.

فلذا می گوئیم طبق این آیه پیامبر اکرم حق دارند که از طرف ما تعهد بدهند که مال ما را بفروشد پس خود ما هم چنین حقی داریم که تعهد بدهیم که مال خودمان را بفروشیم با این تفاوت که پیامبر اکرم اولی و مقدم است.

اشکال

اشکال این دلیل بسیار واضح است.

وقتی شما به ادامه آیه دقت بفرمایید می بینید که «اولی» در آیه شریفه افعال تفضیل نیست بلکه صفت مشبیه است یعنی افعال تعیینی است

چون در ادامه آیه خداوند می فرماید: النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَ أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُهَاجِرِينَ.

«اولی» در ادامه آیه تعیینی است نه تفضیلی چون معنا این نیست که همه اولی الارحام ارث می برند ولی بعضی از آنها ارثشان بیشتر از بعض دیگر است بلکه معنا این است که تنها بعضی از اولی الارحام ارث می برند و بعض دیگر هیچ ارثی نمی برند پس به همان قرینه که در همین آیه می باشد «اولی» ابتدای آیه نیز تفضیلی نیست.

پس آیه شریفه می فرماید این حق فقط مخصوص پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله» می باشد.

نتیجه دلیل چهارم: آیه هیچ دلالتی بر مدعای ما و امثال آن ندارد.

دلیل پنجم بر صحت قرارداد آتی به معنای معاهده: روایات باب تفویض

محمد بن یعقوب عن علی بن إبراهیم عن أبيه عن عثمان بن عیسی عن عبد الله بن مسکان عن أبي بصیر عن أبي عبد الله قال: إن الله تبارك و تعالی فوض إلي المؤمن كل شيء إلا إدلال نفسه.

با استناد به روایات باب تفویض که قبلاً خوانده شد، همچون روایت بالا، تقریبی برای استدلال بیان می شود نمود:

تقریب استدلال:

مقدمه اول: تمام امور انسان و تمامی کارهای زندگی شخص، به خود او واگذار شده است فلذا در تمام امور معاش آزاد است.

۱. الأجزاء: ۶

۲. وسائل الشیعة؛ ج ۱۶؛ ص ۱۵۷.

مقدمه دوم: یکی از امور انسان، تعهد دادن است.

نتیجه: تعهد دادن به خود انسان واگذار شده است.

ولی همان اشکالاتی که قبلاً گفته‌ایم در اینجا نیز وارد است فلذا این تفویض نیز مثل همان حدیث سلطنت، در حیطة و مقررات شرعی می‌باشد.

نتیجه دلیل پنجم: این دلیل برای اثبات مدعی ناتمام است.

دلیل ششم بر صحت قرارداد آتی به معنای معاهده: بنای عقلاء

بحث صغروی:

بنا و سیره عقلاء دو نوع می‌شود:

✓ سیره‌های مستحدثه که در بحث از شخصیت حقوقی مطرح شد.

✓ سیره‌های غیرمستحدث: سیره‌هایی که از قدیم بوده‌اند و در زمان ائمه «علیهم السلام» نیز بوده است.

سیره عقلاء در مورد نوشتن پیمان نامه و معاهده سیره‌ی مستحدثی نیست بلکه از قدیم - از صدر اسلام و حتی قبل از اسلام - بین عقلاء مرسوم بوده است که در امور مختلف با همدیگر عهد و پیمان می‌بسته‌اند و تنها فرق معاهدات‌شان مربوط به متعلقات قراردادها و پیمان‌نامه‌هایشان بوده است مثلاً معاهده‌ای متعلق به ترک جنگ بوده است و معاهده‌ای دیگری متعلق به دفاع از مظلومین و در بحث ما معاهده بر معامله است یعنی متعلق معاهده «معامله در آینده» است.

پس در مورد اصل معاهده سیره عقلاء داریم و تنها متعلق آن جدید شده است، البته ممکن است متعلق آن نیز جدید نباشد ولی برای ما فعلاً مشخص نیست که چنین معاهده‌ای نیز بوده است یا خیر؟

بحث کبروی:

اگر سیره‌ای در زمان صدر اسلام بوده است و امضاء شده است ولی در زمان حاضر متعلق آن سیره تغییر کرده است، آیا همان امضاء صدر اسلام در مورد اصل این عمل با متعلق دیگر، کافی است و سبب مشروعیت و حجیت این سیره با متعلق جدید نیز می‌شود یا خیر؟ به عبارت دیگر:

وقتی بنای عقلانی امضا می‌شود، دقیقاً چه چیزی امضا می‌شود؟ آیا فقط خود عمل خارجی امضا می‌شود یا اینکه اگر آن عمل خارجی ناشی از ارتکاز و کبرای کلی مرتکزی باشد، شارع مقدس آن کبرای کلی مرتکز در ذهن عقلاء را امضا می‌کند؟

به طور مثال شارع مقدس «حیازت» را امضاء کرده است ولی می‌بینیم که در زمان شارع حیازت با سنگ چینی کردن و با سختی فراوانی نسبت به مکانی با مساحت کم محقق می‌شده است، آیا همان نوع از حیازت مشروع شده است یا اینکه حتی حیازت در زمان ما که با اسباب مدرن به آسانی در زمان کوتاهی نسبت به مکان بسیار وسیع محقق می‌شود، نیز امضا شده است و به عبارت دیگر امضای تحجیر که امر عقلانی است فقط منحصر در همان مصداق قدیمی آن بوده است یا اینکه شامل این موارد جدید هم می‌شود؟!

برای حل این سؤال باید به ادله حجیت سیره عقلانیه توجه کنیم؛ با توجه به ادله سیره عقلانیه می‌یابیم که بسته به اینکه کدام دلیل را بر اعتبار سیره عقلانیه اقامه کنیم، نتیجه ما متفاوت می‌شود چون مفاد بعضی از ادله این است که فقط همان عمل خارجی امضا می‌شود.

۱. به کتاب «الفائق» رجوع شود، در آنجا وجوه عدیده‌ای بیان شده است.

اگر قائل شویم که امضا نسبت به همان عمل خارجی محقق شده است نه بیشتر، چون در مورد «معاهده بر معامله» حداقل شک داریم که در آن زمان نیز سیره‌ی این‌چنینی داشته‌ایم یا نه؟ فلذا نمی‌توان به این دلیل برای مشروعیت آن تمسک کرد. ولی اگر بپذیریم که آن کبرای کلی امضاء شده است، برای بحث ما مفید است و می‌گوییم که «معاهده بر معامله» نیز یکی از مصادیق همان کبری می‌باشد فلذا مورد امضای شارع است و مشروع می‌باشد.

نظر استاد در مورد این مبنا: ما در جایی که سیره و عمل خارجی عقلاء، نکته یا ارتکاز عقلائییه داشته است، قائل نمی‌شویم که امضای سیره خارجی عقلاء، امضای آن نکته و ارتکاز نیز می‌باشد ولی در جایی که عقلاء بین خودشان کبرای کلی نانوشته‌ای داشته‌اند و بر اساس آن، سیره‌های خارجی متعدد شکل می‌گیرد، در این صورت اگر شارع مقدس آن کبرای کلی را ردع نفرمودند، مشخص می‌شود که کبری را هم امضا کرده است و کبری در زمان ما تطبیق می‌شود بر «معاهده بر بیع در آینده» فلذا این معاهده مشروع می‌شود. بر اساس این دلیل، لزوم این قرار داد نیز اثبات می‌شود زیرا بنای عقلاء بر التزام و لزوم این نحوه از معاهده می‌باشد، زیرا عقلاء خود را ملزم می‌دانند که به معاهدات بین خودشان عمل کنند و اگر کسی به معاهده‌اش عمل نکند عندالعقلاء مؤاخذه می‌شود.

نتیجه دلیل ششم: اگر مبنای ما در بنای عقلاء این باشد که اولاً سیره‌ها نوعاً امضا شده است و ثانیاً امضای شارع به کبرای کلی نیز تعلق گرفته است و منحصر در امضای عمل خارجی نیست، این دلیل برای مدعا ما که اثبات صحت و لزوم قرارداد آتی به معنای «معاهده بر معامله‌ی در آینده» می‌باشد، تمام است.

نتیجه بحث از ادله مشروعیت قرار داد آتی به معنای معاهده بر معامله‌ی در آینده:

مهمترین ادله ما عبارت بودند از دلیل اول که تمسک به عموم آیه شریفه «أوفوا بالعقود» و دلیل ششم که «تمسک به سیره عقلاء» می‌باشد و طبق این دو دلیل - که بعضی علی‌المبنی - می‌باشد می‌توان مشروعیت قرار داد آتی به معنای «معاهده بر معامله‌ی در آینده» را اثبات کرد.